



بهداشت و سلامت روان

وقتی باران عدالت می بارد

حسین احمدی

کلیدواژه‌ها: مدیریت، عدل، عدالت، فطرت.

اشاره

استفاده خلاقانه از اشعار و سخنان حکیمان و شاعران اهل دل و اهل طریقت در بستر مدیریت و اداره زندگی افراد خداجو و تأثیرگذار در زندگی مردم و امور جامعه، گامی است نوین در شیوه تدوین مقالات، که همکار فرهنگی مان، حسین احمدی به خوبی از عهده آن برآمده‌اند. سعی می‌شود این رسم ادامه یابد و روز به روز بهتر شود.

● جان آفرینش، آب است که پروردگار پنهان و آشکار در دل زمین نهاده است. آسمان هم هر دم این رحمت را بر خاک می‌بخشد، و زمین با آب زنده است. زمین آدمی فطرت و غریزه است. وقتی باران عدالت بر زمین فطرت ببارد، بذره‌های کمال آدمی آرام آرام سبز می‌شوند، رشد می‌کنند و راه انسان کامل را تا نهایت خلیفه‌اللهی سیر می‌کنند. وقتی غریزه را به درستی هرس کنیم، آن وقت نوبرانه میوه‌های عدالت و دادگری در مزرعه فطرت خودشان را نشان می‌دهند. وقتی غریزه هرس نشود و فطرت قد نکشد، امنیت درونی (مزرعه وجود) دچار اختلال می‌شود و پدیده اختلال در مزرعه درونی آدمی ثمره ناگوار به بار می‌آورد و آن پدیده آمدن زشتی‌های بیرونی است که میوه‌های تلخ هوا و غضب است.

خویش را عریان کن از فضل و فضول
تا کند رحمت به تو هر دم نزول

(مولوی)

● قافله سالاران آدمیان، همه با جرس عدل، کاروان را به سرمنزل راهنما بودند و هرگز نیاسودند. امام عادلان و قله بلند دادگری، در محراب عبادت پرتو سرخ عدالت را افشاند و فرمود: عدالت شریف‌تر و برتر از بخشش است که عدالت تدبیر عمومی است.

چراغ اگر می‌خواهد که او را بر بلندی نهند، برای دیگران می‌خواهد و برای خود نمی‌خواهد. او را چه زیر و چه بالا هر جا که

هست، چراغ منور است، الا که می‌خواهد نور او به دیگران برسد. این آفتاب که بر بالای آسمان است اگر زیر باشد، همان آفتاب است، الا این که عالم تاریک می‌ماند. پس او آن بالا برای خود نیست، برای دیگران است.

معمار وجود از نزدی رنگ تو از عشق
در آب محبت گل آدم نسرشتی

(حافظ)

● قوانین قراردادی هم از مزرعه فطرت و غریزه به ارمغان آورده شده‌اند این قوانین به‌ویژه با رویکرد اسلامی، ما را در مسیر جاده عدالت قرار می‌دهد و رنگ و بوی عدالت را به مشام ما می‌رساند.

مکن تکیه بر مسند و تخت خویش
که هر تخت را تخته‌ای هست بیش
زندگی جریانی است که انسان در
آن قرار می‌گیرد و در این جریان، نقش
یا نقش‌هایی را می‌پذیرد که می‌تواند هم
برای خودش و هم برای دیگران مفید
باشد.

بسا نام نیکوی پنجاه سال
که یک نام زشتش کند بایمال

● آدم‌هایی که در جریان زندگی در نقش مدیر تربیتی قرار می‌گیرند، شگفتی را بر دوش می‌کشند. وقتی کارهایشان مورد رضایت خدا، خودشان و دیگران نباشد، آن کارها اخلاقی نخواهد بود و آن چه اخلاقی نباشد از حیطة عدالت دور افتاده است.

اگر عدل کردی در این ملک و مال
به مال و به ملکی رسی بی‌زوال

عدالت و پرتو آن در مدیریت

عدالت این است که هر چیزی سر جای خودش باشد. این مفهوم کلی عدل است.

درک این که عرق ریزی مادر هیاهوی زندگی در مسیر عدالت و دادگری است، هزار نکته باریک‌تر زمو آشکار و پنهان در خود دارد. یکی آن که ناخدای کشتی عدالت علی (ع) فرمود: داوری با گمان بر افراد مورد اطمینان دور از عدالت است.

چون شود اندیشه قومی خراب
ناسره گردد به دستش سیم ناب
(اقبال لاهوری)

هر که را بار قیمتی تر خوف او در راه
بیشتر و هر که را پایگاه بلندتر لغزیدن او
عظیم‌تر و هر که را قرب او افزون‌تر او بر
خطرتر؛ ...

(شیخ احمد جام)

نکویی کن امروز چون ده تو راست
که سال دگر دیگری کدخداست
ان الله یأمر بالعدل و الاحسان... الله
تعالی بنده را به عدل فرماید. در معاملت با
حق و معاملت با خلق و معاملت بانفس...
باید با خلق خدا به قول و فعل و همت و
عزم راست رود، انصاف ایشان از خود بدهد،
بار خود بر ایشان نهد، عیب ایشان بپوشد و

رهبر و مدیر یقین داند که هر چه از نیک و بد و صلاح و فساد، امروز بر زیردستان و رعیت او رود، فردا همه از رؤسا و مقدمان پرسند، در دنیا و عقبی

نیکی خود از ایشان دریغ ندارد.

(شیخ نجم‌الدین رازی)

عدل کن زان که در ولایت عدل
در پیغمبری زند عادل
در شبانی چو عدل کرد کلیم
داد پیغمبریش اله کریم
عدل در دست آن که دادگر است
ناوک مرگ را قوی سپر است

(سنایی غزنوی)

● گوش دادن به سخن زیردستان از عدل است و بدانچه می‌تواند باید یاران را یاری کند

رهبر و مدیر یقین داند که هر چه از نیک و بد و صلاح و فساد، امروز بر زیردستان و رعیت او رود، فردا همه از رؤسا و مقدمان پرسند، در دنیا و عقبی.

حاکمان را به حکیمان در امور حکومت و دولت و مدیریت محتاج است تا با مشاورت ایشان کارها به عدل و انصاف و دادگری پیش رود. آورده‌اند:

حکیمی به نزدیک حاکم روزگار رفت.
حاکم گفت: «مرا پندی ده.»

حکیم گفت: «یا امیر! روزگاری من به سفر چین رفته بودم. ملک آن‌جا را گوش کر شده بود. می‌گریست عظیم و بی‌قرار بود و می‌گفت: نه از این می‌گیریم که شهنوایی من را خلل افتاد و از دست بشد.

لیکن از آن می‌گیریم که مظلوم بر در من فریاد کند و من نشنوم. اندوه از آن دارم که دادخواهی ایشان را نتوانم و پنهان ماند بر من غم زیردستان. ولیکن چشم برجاست، کار گوش بر چشم واگذارم.» پس فرمان داد منادی کنند در همه ملک وی تا هر که تظلم‌خواهی کرد، جامه سرخ پوشد. پس ملک هر روزی بر پیلی نشستی و بیرون آمدی و هر که جامه سرخ داشتی، وی را

پیش بخواند و داد او بدادی.»
یا امیر این دادگری و عدل و داد در کیش کافری بود که شفقت بر بندگان خدای تعالی چنین می‌برد و تو مؤمنی و از اهل بیت رسولی و امیر خلق خدا؛ نگاه کن تا شفقت و عدالت تو چگونه است؟»
چو فریاد گرفتاران به گوشت می‌رسد هر شب

چه باشد گر رسی روزی به فریاد گرفتاری

(خواجوی کرمانی)
دود از هیزم بود نه از آتش، هر چند هیزم خشک‌تر، دود آن کمتر.

گلستانی را به باغبانی سپردی، اگر آن‌جا بوی ناخوش آید، تهمت بر باغبان نه، نه بر گلستان.

این همی دان که هر آن‌کو عادل است

فارغ است از واقعه ایمن دل است
حق تعالی عادل است و عادلان
کی کنند استمگری بر بی‌دلان
(مولوی)

در وزارت و ریاست و مدیریت معمار و دادگر باش تا زبان تو همیشه دراز باشد و زندگانی تو بی‌بیم بود که اگر زیردستان بر تو بشورند، خداوند و رئیس تو ناچار دست تو از آن ریاست کوتاه باید کرد.

سخت در ماند امیر سست ریش
چون نه پس بیندنه پیش از احمقی‌ایش
(مولوی)

بیداد پسند مباح و همه کارها و سخن‌ها را به چشم [داد] بین و به گوش داد شنو تا در همه کاری حق و باطل بتوانی دیدن.

شیر مردانند در عالم مدد



آن زمان کافغان مظلومان رسد
(مولوی)
بانگ مظلومان ز هر جا بشنوند
آن طرف چون رحمت حق می‌دوند
(مولوی)
امیر و مدیری که چشم داد و خردمندی گشاده ندارد، طریق حق و باطل بر وی گشاده نگردد.

سخن پایانی

عدل چه بود؟ وضع آندر مَوْضِعَش - ظلم چه بود؟ وَضَع در نامَوْضِعَش عدل چه بود؟ آب ده اشجار را - ظلم چه بود؟ آب دادن خار را.

(مولوی)
زمین گنجایش کمال عدالت را ندارد. طاقت عالم کم است و تابش عدالت سوزان و درخشان؛ چنان که آدمیان روزگار تاب عدالت آن بزرگوار را نیاوردند و عدالت ابوتراب در ظرف دنیا نگنجید و سرریز شد و فواره سرخ عدلش به آسمان پیوند خورد و فرمود: از مردم کسی جور و ظلمش بیشتر است که جور خود را عدل و داد شمرد.

ز هیچ و پوچ بود تار و بود موج سراب
مرو ز راه ز آرایش جهان، زنه‌ار!
(صائب تبریزی)

چنین است رسم این گذرگاه را
که دارد به آمد شد این راه را
که داند که فردا چه خواهد رسید
ز دیده که خواهد شدن ناپدید
که را رخت از این خانه بر در نهند
که را تاج اقبال بر سر نهند

منبع

- گزیده فییه مافییه، تلخیص و مقدمه و شرح دکتر حسین الهی قمشیه‌ای، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی (شرکت سهامی)، چاپ دوم، ۱۳۷۰.
- معراج السعاده، عالم ربانی ملا احمد نراقی، بارش، ۱۳۸۷.
- بلاغ‌المبین (مجموعه‌ای از سخنان معصومین علیه‌السلام)، حسین کاردان، شرکت و نشر بین‌المللی سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۹.
- مدیریت فرایند مدار در مدرسه، حیدر تورانی، تزکیه، چاپ ششم، ۱۳۸۷.
- کیمیای سعادت، امام محمدغزالی، پیمان، چ سوم، ۱۳۸۶.